

” فضای فرهنگی و اعتقادی کسانی که برای دنیای خودشان کار نمی‌کنند و در دنیا اهدافی متعالی دارند، سبک مدیریت جداگانه‌ای بطلبند متفاوت از سبک‌های رایج مدیریت در سازمان‌های دیگر؛ و حتی دور از انتظار نیست در چنان تجربه‌هایی مفهوم مدیریت عوض شود و یا توسعه یابد



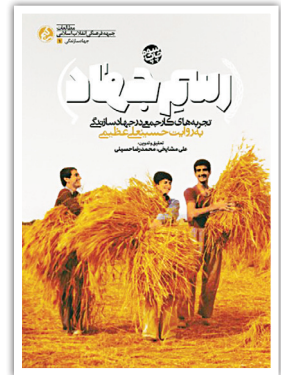
همین! تمام شد. بعد کاغذی به دست ما می‌دادند که به همان کاغذ هم نیازی نبود. فقط اگر یک وقت کسی به ما می‌گفت «شما با جهاد ارتباط دارید؟» می‌گفتیم بله، ما از جهاد مأمور شدیم. برای شروع فعالیت هم پول و ماشین و چیز دیگری در کار نبود. باید خرج راه را خودمان می‌دادیم.

روح مشترک اهداف

روح دل‌ها یکی بود، جهت‌ها یکی بود. شاید هرکس هدفی متفاوت را دنبال می‌کرد. یکی خودکفایی گوشت را تعقیب می‌کرد، یکی شیر، یکی گندم، یکی جو، یکی محرومیت‌زدایی از فلان روستا، دیگری محرومیت‌زدایی از کردستان، دیگری از فارس، دیگری از سیستان و بلوچستان و... ولی روح اهداف یکی بود. جهت اصلی همان فرمان امام بود که ما وابستگی‌ها و محرومیت‌ها را از بین ببریم. شعار جهاد «همه با هم» بود، این کلمه خیلی مهمی است. در تاریخ توسعه دنیا این کلمه با جهاد سازندگی مطرح شده است و می‌گویند برترین شعار توسعه دنیا همین «همه با هم» است که از جهاد سازندگی امام خمینی درآمده است. هنگام شروع به کار جهاد، نیروهای واقعاً مخلص جهادی جمع شده بودند، نه صرفاً نیروهای متخصص. اما بعد چون می‌خواستند کار کنند، احتیاج به این بود که مهندسان مسئول باشند. اوایل کار جهاد، اگر به جهاد یک شهرستان می‌رفتید، شاید یک یا دو مهندس حضور داشت یا ممکن بود جهاد استان ۵ یا ۱۰ تا مهندس داشته باشد. البته در ادامه جهاد به سمت آموزش رفت و به جایی رسید که معدن نیروی متخصص و متعهد با ارزش شد. دانشجویان بسیاری به دنبال راه انداختن جهاد بودند و گرایش سیاسی‌شان هم براساس گفتمان روز، از هم متفاوت بود. ولی بالاخره جهاد این‌طور شکل گرفت. آن چیزی که احساس می‌کنم این است که جهاد نسبت به سپاه از نظر سیاسی بازتر بود و طیف وسیع‌تری را دربرمی‌گرفت. در هر دو نهاد نماینده امام حضور داشت، اما طبیعت جهاد به‌گونه‌ای بود که می‌خواست با مردم کار کند. در ابتدا جهاد چندان گزینشی برخورد نمی‌کرد.

شورای مرکزی و نماینده امام

مدتی پس از ساختار پیدا کردن جهاد، تعیین اعضای شورای مرکزی به این صورت بود: جهاد استان‌ها افرادی خبره‌تر را انتخاب می‌کردند و به تهران



یکی از این تجربه‌های منتشرشده است که در ادامه بخش‌هایی از آن می‌آید.

ورود به جهاد، به همین سادگی

من و چند نفر دیگر از بچه‌ها در پاوه همراه شهید جمران بودیم. بعد از پایان عملیات پاوه و نوسود و بازگشت از پاوه، متوجه شدیم جهاد تشکیل شده است. قبل از ورود به جهاد با بچه‌هایی که در پاوه با هم روابط دوستانه‌ای داشتیم، قرار گذاشتیم نماز جمعه محل ملاقات و تجدید دیدارمان باشد. پس از مدتی گفتیم حیف است این‌قدر همدیگر را کم ببینیم پس تصمیم گرفتیم به جهاد برویم. دیدیم فایده ندارد حضور در جهاد هم، چون فقط جمعه‌ها همدیگر را می‌بینیم، بنابراین تصمیم گرفتیم به یک منطقه محروم برویم و آنجا بمانیم و کار کنیم. با حضور دائم بود که می‌شد وضعیت روستا را درک کرد و برای بهبود وضعیت آن طرحی ارائه داد بخصوص که من مهندس و برنامه‌ریز بودم و می‌توانستم این طراحی را انجام دهم. بعد از تصمیم‌گیری به ساختمان جهاد رفتیم و گفتیم می‌خواهیم به منطقه‌ای در انتهای استان کرمان یا یزد برویم. صرفاً سؤال می‌کردند که اسم‌مان چیست و چند نفر همراه ما هستند. سپس برایمان حکم مأموریت نوشتند که برادران جهادی، فلانی و فلانی به فلان منطقه برای جهاد سازندگی اعزام می‌شوند.

